



سهروردی، حکمت اشراق را تلاقی برهان و شهود می‌داند

حسن معلمی گفت: شیخ اشراق حکمت و فلسفه خود را نقطه تلاقی برهان و شهود، حکما و عرفا، ایران و روم می‌داند و همین شیوه و توصیه اش به دیگران، در فلسفه مورد توجه و ملاک عمل قرار گرفت.

حسن معلمی گفت: شیخ اشراق حکمت و فلسفه خود را نقطه تلاقی برهان و شهود، حکما و عرفا، ایران و روم می‌داند و همین شیوه و توصیه اش به دیگران، در فلسفه مورد توجه و ملاک عمل قرار گرفت.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: درخت تنومند فلسفه اسلامی، ثمره نهالی است که توسط یعقوب کندی و پیش از وی توسط ایرانشهری غرس شد و فارابی و ابن سینا و شاگردان آنها، آن را آبیاری و تنومند کردند و در فلسفه اشراق و سپس حکمت متعالیه به اوج ثمردهی رسید. فلسفه اشراق، حد فاصل فلسفه مشاء و حکمت متعالیه است و می‌توان آن را اصلاح و زمینه‌ساز قلمداد کرد، اصلاح و زمینه‌ساز فلسفه مشاء و زمینه‌ساز حکمت متعالیه. فلسفه اشراق، علی‌رغم ضعف و کاستی‌ها، از قوت و برجستگی‌های فراوان برخوردار بود که توانست این رسالت را بین دو مکتب بزرگ فلسفه اسلامی عهده دار شود. در این نوشتار به مناسبت هشتم مردادماه روز بزرگداشت شیخ اشراق در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین حسن معلمی، استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع) و دبیر مجمع عالی حکمت اسلامی به معرفی اجمالی سهروردی و مکتب فلسفی او مشهور به حکمت اشراق می‌شویم.

*دکتر دینانی معتقد است سهروردی، مسلط ترین فیلسوف اسلامی به قرآن کریم است. نظر شما در این ارتباط چیست؟

تأثیرپذیری فلسفه اسلامی از قرآن کریم و سنت معصومین (ع) در حکمت اشراق نسبت به دیگر کتابهای فلسفی و عرفانی و مکاتب فلسفی و عرفانی روشن و نمایان است و همچنین سیر تکاملی فلسفه اسلامی را نیز به خوبی می‌توان در آن مشاهده کرد، یعنی این حقیقت در نقدها و نوآوریهای آن نمایان است.

همه مکاتب فلسفی و نقادیهای آن، فلسفه یونان باستان، فلسفه ایران باستان و تعالیم قرآن مجید و مطالب عرفانی را می‌توان مجموعه ای از مقدمات و زمینه های لازم جهت پیدایش حکمت اشراق قلمداد کرد. فلسفه اشراق همچون فلسفه های قبل از خود قصد دارد نظام هماهنگ از هستی و مراتب آن و جایگاه همه موجودات در این نظام، مخصوصا جایگاه انسان ارائه دهد و این کار را با روش اشراقی و برهانی عرضه می‌کند و معتقد است که استدلال و برهان به تنهایی کارساز نیست؛ گرچه لازم و ضروری است.

همه مکاتب فلسفی و نقادیهای آن، فلسفه یونان باستان، فلسفه ایران باستان و تعالیم قرآن مجید و مطالب عرفانی را می‌توان مجموعه ای از مقدمات و زمینه های لازم جهت پیدایش حکمت اشراق قلمداد کرد

*جایگاه سهروردی و حکمت و مکتب او در فلسفه اسلامی کجاست؟

دیدگاه مشاء در فلسفه اسلامی، نخست توسط فارابی و ابن سینا و سپس شاگردان وی، همچون بهمنیار و ابوالعباس لوکری کاملاً تبیین و منتشر شد و فلسفه چنان رواج یافت که در قرن چهارم و پنجم به اوج شکوفایی خود رسید. این دوره را می‌توان دوره زرین علوم عقلی قلمداد کرد؛ زیرا قدرتهای محلی به دلیل پیروی از مذهب تشیع، گرایش شدیدی به فلسفه داشتند.

از قرن پنجم به بعد به دلیل تسلط اشاعره بر ممالک اسلامی، زمینه برای حملات غزالی به فلسفه فراهم شد. گرایش کلامی و عرفانی غزالی موجب مخالفت وی با فلسفه شد و کتاب تهافت الفلاسفه را در این باب به نگارش درآورد. از طرف دیگر، انتقاد گروهی از فقها، عرفا و متکلمین نیز موجب رکود و کساد تفکر فلسفی شد. در ادامه فخر رازی گرچه با فلسفه به مخالفت برخاست، ولی اکثر مباحث مشائیین را مورد نقد و بررسی قرار داد و همه این امور، باعث رکود فلسفه به طور عام و فلسفه مشاء به طور خاص شد، البته ابن رشد با کتاب تهافت التهافت به مبارزه با غزالی برخاست، ولی حملات غزالی و حاکمیت دستگاه فکری اشعری و اشکالهای فخر رازی موجب شد که تلاش ابن رشد نتواند به طور صد در صد مانع این رکود و نزول شود. این امر موجب شد که فلسفه استدلالی تضعیف شود و زمینه برای

پیدایش یک فلسفه اشراقی، اما استدلالی فراهم آید. در این شرایط و فضا بود که فلسفه اشراق با دستگاه نوین فلسفی خود، جانی تازه به فلسفه و مباحث فلسفی بخشید و بار دیگر علوم عقلی رونق جدی یافت.

سهروردی می گوید من از آنجایی شروع کردم که ابن سینا، فلسفه خود را به پایان برد، در مورد این ادعا می توانید قدری توضیح دهید یعنی چگونه ابن سینا که رئیس مشائیان اسلامی است، اشراقی است؟!

باید توجه داشت که ابن سینا در اواخر عمر گرایش خاص به عرفان و مباحث عرفانی پیدا کرد و نمط ۸ و ۹ اشارات و تنبیهات و داستان حی بن یقظان (زنده پسر بیدار) در این زمینه به نگارش درآمد و می توان همین شیوه کار پایانی وی را یکی از زمینه های آغاز فلسفه اشراق دانست. به نظر می رسد که شیخ اشراق نیز همین شروع را به طور قوی تر دنبال کرده است و سعی در جمع بین برهان و شهود و عرفان داشت.

سهروردی چگونه توانست به هدف خود که برسد و به جمع برهان و عرفان دست یابد؟

همان طور که گفتید تأثیر شیخ اشراق از تعالیم قرآن مجید را نباید از نظر دور داشت؛ زیرا در موارد زیادی مطالب فلسفی خود را با تأویل و تفسیر آیات و حتی روایات تأیید و تأکید می کرد و قاعده نور و انوار الهیه را که به مثابه ستون فقرات فلسفه اشراق است می توان بارقه ای از آیه شریفه $\text{لِلّٰهِ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُّورٍ كَمِشْكَاقٍ}$ دانست، البته این بدان معنا نیست که فلسفه اشراق تفسیر صد در صد این آیه شریفه است، ولی تأثیر این آیه شریفه را به خوبی در فلسفه اشراق می توان مشاهده کرد.

ابن سینا در اواخر عمر گرایش خاص به عرفان و مباحث عرفانی پیدا کرد و نمط ۸ و ۹ اشارات و تنبیهات و داستان حی بن یقظان (زنده پسر بیدار) در این زمینه به نگارش درآمد

سیر و سلوک عرفای زمان شیخ اشراق و قبل از وی نیز از جمله موارد تأثیرگذار بر فلسفه اشراق است. شیخ اشراق مبدأ هستی را نور مطلق و نورالانوار و همه مراتب دیگر را تجلی و پرتو همین نور با حفظ مراتب نور از حیث شدت و ضعف به شمار آورده و عالم جسمانی را سایه و به عبارتی بخش ظلمانی این سلسله دانسته است و انسان را ملزم به رها شدن از قیود مادی برای رفتن به عالم نور و پیمودن مراتب تکامل آن می داند. این تفکر، روش استدلالی - شهودی را ابزار این راه قلمداد کرده و شهود را در مرتبه ای عالی تر از استدلال قرار داده و معتقد است: استدلال بدون شهود به جایی نمی رسد، ولی شهود بدون استدلال راه گشاست و استدلال و شهود به ضمیمه همدیگر کمال لازم و کافی را به همراه دارد.

منابع حکمت اشراق از کجاست؛ از قرآن یا ایران باستان؟

حکمت مشاء، نوشته های عرفا، نوشته های غزالی و حلاج، مکتبهای فیثاغورث، افلاطون، هرمس و حکمت ایرانیان و در رأس همه اینها، آیات نورانی قرآن مجید و روایات، از جمله منابع حکمت اشراقی است. در واقع حکمت مشاء گرچه در بخشهایی مورد نقد شیخ اشراق واقع شد، ولی از آن برای فهم و ارائه مبانی خود کمک گرفت. عبارت کتاب سه حکیم مسلمان در این باب گویاست: منابعی که سهروردی از آنها عناصری را بیرون آورد و از ترکیب آنها حکمت اشراقی خویش را ترکیب کرد، مقدم بر همه آثار صوفیه، مخصوصاً نوشته های حلاج و غزالی است، که مشکوٰۃ الانوار غزالی تأثیر مستقیمی بر ارتباط میان نور و امام، بدان گونه که سهروردی فهم کرد، داشته است.

منبع دیگر، فلسفه مشائی اسلامی و بالخاصه فلسفه ابن سیناست، که سهروردی بعضاً آن را مورد انتقاد قرار داده ولی آن را برای فهم مبانی اشراقی ضروری دانسته است. از منابع پیش از اسلام، از مکتبهای فیثاغورثی و افلاطونی و نیز هرمسی به آن صورت که در اسکندریه وجود داشت و بعدها توسط صابئین حرّان محفوظ ماند و انتشار یافت که آثار هرمسی را، همچون کتاب آسمانی خود تصور می کند، کمال استفاده را کرده است. در ماورای این منابع یونانی و مدیترانه ای، سهروردی به حکمت ایرانیان قدیم توجه کرد که خود در صدد زنده کردن آنها بود و حکمای ایشان را وارث مستقیم حکمتی می دانست که به وحی، به ادریس نبی یا اخنوخ (به عبری انوخ) پیغمبر، پیش از طوفان نازل شده و دانشمندان مسلمان او را با هرمس یکی می شمردند.

در توجه به مذهب زرتشتی، سهروردی بیشتر به جنبه رمزی نور و ظلمت و فرشته شناسی نظر داشته و بسیاری از اصطلاحات خود را از همان جا گرفته است. سهروردی به خوبی نشان داده که زرتشتیان ثنوی و دوگانه پرست نبوده اند و غرضش آن نبوده است که از تعلیمات ظاهری زرتشتیان پیروی کند، بلکه خود را با گروهی از حکمتی ایران یکی می

دانست که اعتقادی باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ الهی داشته اند که به عنوان سنتی نهایی و سری در مذهب زرتشتی وجود داشته است، چنان که خود وی نوشته است: «در میان ایرانیان قدیم، گروهی از مردمان بودند که به حق راهنمایی می کردند و حق آنان در راه راست هدایت می کرد و این حکمای باستانی به کسانی که خود را «مُغ» می نامیدند شباهت نداشتند. حکمت متعالی و اشراقی آنان را که حالات و تجربیات روحانی افلاطون و اسلاف وی نیز گواه بر آن بوده است، ما دوباره در کتاب حکمة الاشراق که مانندی ندارد زنده کرده ایم.»

*برخی منتقدان با همین بیان معتقدند سهروردی با بهره برداری از این همه منابع مختلف نوعی مکتب التقاطی تأسیس کرده است؟!

با این حال، نباید چنین پنداشت که سهروردی با بهره برداری از این همه منابع مختلف نوعی مکتب التقاطی تأسیس کرده است، بلکه وی خود را کسی می داند که آنچه را «الحکمة الدنّیّة و الحکمة العتیقة» نامیده از نو حالت وحدتی بخشیده است. وی چنان معتقد بود که این حکمت، کلی و جاودانی است که به صورتهای مختلف در میان هندوان و ایرانیان و بابلیان و مصریان و نیز در میان یونانیان تا زمان ارسطو وجود داشته است. حکمت ارسطو در نظر سهروردی آغاز فلسفه یونانی نبوده، بلکه پایان آن بوده است و به عقیده وی ارسطو با محدود کردن حکمت به جنبه استدلالی، میراث قدیمی را به نهایت رسانیده است.

*روش سهروردی یعنی جمع بین عرفان و برهان که بعدها به قول علامه حسن زاده جمع قرآن، برهان و عرفان چگونه ادامه یافت؟

در واقع شیخ اشراق، حکمت و فلسفه خود را نقطه تلاقی برهان و شهود، حکما و عرفا، ایران و روم می داند و همین شیوه و توصیه اش به دیگران، در فلسفه و فلاسفه بعد از او مورد توجه و ملاک عمل قرار گرفت و ملاصدرا را می توان نقطه اوج این سیر قرار داد که در جمع بین قرآن و برهان و عرفان تلاش فراوان داشته و فلاسفه بعد از او؛ همچون ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی و شهید مطهری، امام خمینی(ره) و ... پیروان همین مسیر و کامل کننده آن به حساب می آیند.

سهروردی خود را کسی می داند که آنچه را «الحکمة الدنّیّة و الحکمة العتیقة» نامیده از نو حالت وحدتی بخشیده است

تبیین منطقی این شیوه نیز در این نکته نهفته است که حقایق هیچ گاه با همدیگر تضاد ندارد، بلکه مکمل همدیگرند و راه رسیدن به این حقایق گاهی عقل است و گاهی کشف و شهود عرفانی و در رأس همه آنها وحی الهی است و محال است آنچه حق است و عقل و شهود سلیم بدان راه یافته، با وحی الهی معارض و متضاد باشد، البته این سخن بدین معنا نیست که در همه مواردی که یک فیلسوف بین سه شیوه در مسئله خاصی تلاقی ایجاد کرد، حتماً صحیح و یا قابل قبول برای فلاسفه دیگر باشد، زیرا موارد خاص ممکن است مورد اختلاف نظر باشد، ولی عنایت و توجه به این شیوه و حرکت به سمت حقیقت واحدی که مورد تأیید عقل، وحی و شهود است، حرکتی به سمت حقیقت واحدی که مورد تأیید عقل، وحی و شهود است، حرکتی است الهی که حجت بیرون و درون آن را پذیرفته و مورد تأکید قرار می دهند.

*از دیدگاه سهروردی حکیم واقعی کیست و حکمت واقعی چیست؟

تصورى که سهروردی از تاریخ فلسفه داشته نیز جالب توجه است؛ چون جنبه اساسی حکمت اشراق را نشان می دهد. بنا به نظر سهروردی و بعضی از نویسندگان قرون وسطایی دیگر، حکمت یا حکمت الهی از جانب خداوند و از طریق وحی به ادریس پیغمبر یا هرمس رسیده است و ادریس را در سراسر قرون وسطی در شرق و در بعضی از مکتبهای غرب مؤسس فلسفه و علوم می شمردند. حکمت پس از آن به دو شاخه منقسم شد که یکی از آنها به ایران آمد و دیگری به مصر رفت. از آنجا به یونان رفت و سپس وارد تمدن اسلامی شد. سهروردی مهمترین سلف بلاواسطه خود را در جهان اسلام، فلاسفه معروف نمی دانست، بلکه نخستین صوفیان می دانست.

در یکی از نوشته های خود از رؤیایی حکایت می کند که در آن با مؤلف کتاب اثولوجیا، که وی آن را از ارسطو می دانست و در واقع از فلوپین است - رو به رو شده و از او پرسیده است که آیا مشائیان چون فارابی و ابن سینا را می توان فیلسوف واقعی در اسلام دانست یا نه؟ ارسطو در جوابی وی گفته است که یک در هزار هم چنین نیست بلکه حکمای

شیخ اشراق خود را همچون نقطه کانونی می دانسته است که دو میراث حکمتی که از شاخه واحد نخستین پیدا شده بود دوباره در آن نقطه به هم رسیده و یکی شده است. اندیشه وی آن بود که حکمت زرتشت و افلاطون را با یکدیگر ترکیب کند، همان گونه که گمیستوس پلثون، سه قرن بعد، به چنین کوششی در تمدن مجاور روم شرقی برخاست، گو اینکه تأثیر و اهمیت این دو مرد کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده است.